

فی تقدالشعر و الادب و الفرهنج

(۱)

اگرچه شیخ اجل سعدی شیراز، استاد سخن و افصح المتکلمین بوده و، هست؛ و باز، اگرچه، بزرگان -ولو به خطا- فرموده‌اند: «خطا بر بزرگان گرفتن، خطاست!»، وظیفه‌ی خطیر فقیر منتقد، به وی حکم می‌کند که از نوشتن این سطور، واهمه نکند، و عُلد و علانیّه بنویسد...

بله! و از جمله، در این بیت استاد سخن، پارگگی عیوب و ابهامات هست؛ و افزون بر آن، جای اعتراض به مضمون نیز، به حال خود باقی‌ست، که فرموده است:

زن خوب فرمانبر پارسا

کند مرد درویش را پادشا!

مصرع اوّل را، جناب شیخ و استاد اجل، خیلی خوب آمده؛ امّا، متأسّفانه، ربط فی مابین مصرعین را -که وجوب آن قطعی‌ست، و از ضروریّات اوّلیه و بدیهی شعر قلمداد می‌بُود- رعایت نفرموده؛ و به عبارت صریح‌تر، ربط میان دو مصرع، بریده و گسسته‌ست.

از قرار واقع، و آشکارا، باید به این نقطه انگشت فرو کرد؛ چراکه با فقدان ربط واجب الرّعايه مصرعین، «زن خوب فرمانبر پارسا»، متأسّفانه (و به زعم بعضی اراذل و برخی اوباش: خوشبختانه)، در همه‌ی درازنای این حدود هشت قرن، همچنان بلا تکلیف، و به قول بی ادبان بر و بیج، «لنگ در هوا» مانده!

به راستی، علّت وجودی او چیست؟ حتّی چنانچه کاهلی نورزیم و از کنکاش تن نزنیم، نیز، پاسخ این پرسیدار که "آیا وی صرفاً به عنوان شاهدی بر وقوع فعل عن قریب واقع شده در مصرع ثانی، حضور یافته، و یا حضورش دلیلی دیگر دارد"، برای ابد بر ما پوشیده خواهد ماند...

و اما، این که در مصراعِ دوّم، پادشاه "مردِ درویش" را به چه دلیل، علّت، و یا جرمی، مستوجبِ مجازاتِ شنیعِ لواطِ برشمرده، و بلادرنگِ فعلِ را در بابِ او به اجرا درمی‌آورد، دوّمین ایرادی‌ست که می‌توان بر بیتِ آن مرحوم، وارد آورد.

این نکته، و این احتمال، البتّه از ذهن و نظرِ وقّادِ فقیرِ نقّاد، به‌دور نمانده است، که: چه بسا مصراعِ نخست از وجهِ ندا باشد؛ بدان‌معنا که شاعر، و یا فاعلِ مصراعِ دوّم، یعنی خود آن جائز، و یا شخصی ثالث (که شاعر از معرفّی وی آشکارا طفره رفته) زن را ندا درمی‌دهد، و به داوری فرا می‌خواند، و یا از وی «اذن» می‌طلبد، که:

ای زنِ خوبِ فرمانبرِ پارسا! تو چه می‌فرمایی؟

بالاخره، مردِ درویش را، پادشاه، یعنی قبله‌ی عالم، "بکند" یا "نکند"؟!

و صدالبتّه، احتمالِ سوّمی هم وجود دارد؛ و آن این‌ست که مصراعِ نخست، بازهم از وجهِ ندا باشد، اما از درِ «هشدار»؛ که اعنی:

ای زنِ خوبِ فرمانبرِ پارسا!

بین که مردِ درویش را، پادشاه، قبله‌ی عالم، "می‌کند"؛ پس، حسابِ کار بکن! و یا این‌که:

گمان مبر که اگر تو تن در ندهی، قبله‌ی عالم بی‌عیش خواهد ماند!!

...

و مع‌ذلک، فی مجموع‌الصّور والاحتمالات، جای این اعتراضِ فریادوار و حقوقِ بشری،

خالی‌ست، که:

بأیِّ دَنبٍ سِیْزِد؟!

مردِ درویش، به کدامین گناه سپوزیده می‌شود؟!



پی نوشت:

فقیر منتقد، این کم‌هوشی و منگلی خویش را هرگز بر خود نخواهد بخشود که چرا از آغاز متوجه نشده است که شعر هیچ ایرادی نداشته، و تنها در مصرعه‌ی نخست، مختصر خدشه‌ای به وقوع پیوسته بوده است، که باید کاتبان بی‌دقت را مسبب آن برشمرد...

و مصرع (و بیت)، در اصل، چنین بوده:

زن اش خوب و فرمانبر و پارسا

کند مردِ درویش را، پادشا!

که در این صورت، باید گفت: مرحبا به استادِ سخن، که به آشکارگی تمام، اولاً از روی اعتراض، و ثانیاً به جانب‌داری از "زن خوب و فرمانبر و پارسا"ی پادشاه، و ایضاً به دفاع از حقوقِ حقّی "مردِ درویش"، به نقدِ بی‌پرده‌ی اسرارِ پشتِ پرده‌ی بزرگانِ زمانه‌ی خویش پرداخته است که تا چه حدّ بی‌حیا و آزور و زوربیش بوده‌اند...

م. سهرابی

یکشنبه، ۱۶ بهمن ۱۳۹۰، ۵ فوریه ۲۰۱۲

<http://fardayerowshan.blogspot.com/2012/02/i.html>

پی‌دی‌اف:

http://mehdisohrabi.files.wordpress.com/2012/02/fi_naqh_i1.pdf